



## بخت اخلاقی

گفتگو با فیری کوشمن  
ترجمه علیرضا رضایت

فیری کوشمن استاد روانشناسی و علاقه‌مند به مباحث فلسفی است و به‌طور خاص مطالعات برجستهای داشته است در زمینه «شانس» و آنچه «بخت اخلاقی» نامیده میشود. او مدرک دکترای خود در زمینه روانشناسی را از دانشگاه هاروارد گرفته و هم‌اکنون استادیار علوم شناختی، روانشناسی و زبان‌شناسی در دانشگاه براون است. بخشی از تحقیقات او در خصوص قضاوت اخلاقی است. و اید اصلی او در این بررسیها توجه به این موضوع بوده که دلیل اصلی بهکارگیری «جریمه» و «پاداش» برای رفتار دیگران، اصلاح رفتار آنهاست در حقیقت او یکی از کارکردهای اخلاق را آموزش رفتار درست به افراد میدانند. هدف غایی از بهکارگیری علم اخلاق در واقع فهم و شناخت پدیده‌هایی عامتر و کلیتر و البته مهمتر است که برخی از آنها عبارتند از: دستیابی به تعادل میان آموخته‌ها و اطلاعات اکتسابی و درونیات آدمی؛ استفاده از ظرفیت انسان برای توضیح، پیشبینی و ارزیابی رفتار دیگران؛ ارتباط بین ناخواسته بودن یک چیز و ضبط و مهار آن، و معماری فرایند یادگیری و تصمیمگیری در بافت اجتماع. آنچه میخوانید گفتوگویی او با نایجل واربرتون است که از نسخه گفتاری سایت [www.philosophybites.com](http://www.philosophybites.com) است شده گرفته.

xxx

فیری کوشمن به bites philosophy خوش آمدید.  
بسیار متشکرم، و ممنون از اینکه مرا دعوت کردید.

موضوعی که در این جلسه می‌خواهیم بدان بپردازیم، بخت اخلاقی است؛ اجازه دهید پیش از هر چیز تلقی شما از این مفهوم را بشنویم.

بله، به نظر من این موضوع یکی از موضوعات خاصی است که به بهترین شکل می‌توان آن را با ذکر مثال توضیح داد. تصور کنید، پس از این گفتوگو، من و شما یک نوشه دنی مینوشیم و هریک با اتومبیل خود، در راه بازگشت به خانه منحرف میشویم و شما سر یک پیچ با یک بوته متراکم درخت برخورد میکنید و بهخاطر رانندگی در حال مستی متوقف میشوید، و مشخص میشود که این اولین مرتبه است که شما چنین جرمی را مرتکب میشوید. از قوانین بریتانیا خبر ندارم اما در جایی که من زندگی میکنم، ماساچوست (آمریکا)، شما قطعاً برای این کار بین 20 تا 50 دلار جریمه میشوید. من در راه بازگشت به خانه، بهاشتباه از جاده منحرف میشوم و با شخصی تصادف میکنم و او کشته میشود. در ماساچوست، این کار برای من بین 2 تا 15 سال زندانی به همراه دارد. بنابراین ملاحظه میکنید که میزان جریمه برای هریک از این رفتارها متفاوت است. برنارد ویلیامز فیلسوف خاطر نشان کرده که اخلاق، از این لحاظ، متکی به شانس است و این مسئله‌هاست که من بدان پرداختهام.

بنابراین، شانس (بخت) در اینجا ناظر به اتفاقی است که برای شخص در کنار جاده میافتد، و متعاقباً او بابت آن باید جریمه پرداخت کند.  
بله، دقیقاً.

هر نوع شانس نمیتواند با اخلاق ارتباط داشته باشد. (آ) این میتواند موضوع شانس باشد که من در بریتانیا بدنیا آمده‌ام و نه مثلاً در آلمان؟

کاملاً درست است؛ ویلیامز از راههایی نام میبرد که شانس بر قضاوت اخلاقی ما تأثیر میگذارد. در واقع مسئله‌هاست که من به‌طور خاص بر آن متمرکز شده‌ام، «شانس نتیجه‌محور» (یا ناظر به نتیجه) است. از اینرو، قضیه این است که شانس میتواند بر مبنای رفتار مشترک و اصلی نتایج و پیامدهای متفاوتی به‌بار آورد.

شما پیش از هر چیز یک روانشناس هستید و به مسائلی می‌پردازید که صبغه فلسفی هم دارند، از این منظر به مسئله چگونه

مینگرید؟

این موضوع یکی از پیچیدهترین موضوعاتی است که روانشناسی به مدت چندین سده و فلسفه بیش از هزار سال است که درگیر آن هستند. در میان مردم نیز این قبیل مفاهیم مطرح است و بهطور خاص آنها خود را (در خصوص شانس) بر سر دوراهی میبینند؛ در واقع آنها با موارد و موقعیتهایی مواجه میشوند که بر اساس درک و فهم آنها، با هم جور در نمیآیند. بنابراین، پرداخت علمی به این مسئله زحمت زیادی میطلبد. و من امیدوارم بتوانم از پس این دوراهی دشوار برآیم و مکانیسمهای روانشناختی هم ارزی را تعریف و تحدید کنم که بتوانیم از طریق آنها بین یک چشمانداز و چشمانداز دیگر بهدرستی قضاوت کنیم.

بنابراین، در باب این موضوع، شهودهای رقیب اقتضا میکند که پیش از هر چیز بگوییم، تنبیه یا جریمه شخص بهعلت اتفاقی که خارج از ضبط و مهار او بوده، اشتباه است. و این به شانس برمیگردد که آیا هر زمان شخصی که اتفاقی از جاده منحرف شد، باید جریمه پرداخت کند. از سوی دیگر، به لحاظ شهودی، درست است که کسانی که مست هستند و به هنگام رانندگی افرادی را میکشند، باید تاوان و جریمه سنگینی بپردازند. البته کسانی هم هستند که مراقبانند که به کسی صدمه نزنند، در عین حال ممکن است چندان خوش شانس نباشند.

بله، درست است. از یک سو، کاملاً احمقانه است که شخصی را که وارد بوتههای درخت شده 10 سال زندانی کنیم. و در عین حال، احمقانه است که شخصی را که یک انسان را کشته، با پرداخت 20 یا 50 دلار آزاد کنیم. و شگفتانگیز آن است که ما در مقام قضاوت، با دو مقوله نادرستی مجازات مواجهیم. لذا شما این دو مورد را پیش روی مردم میگذارید و میگویید چقدر نایجل بر خطاست، و چقدر فیری بر خطاست و چقدر رفتار آنها نادرست است؟ آنها بالطبع میگویند که رفتار هر دو به یکسان نادرست است. اگر بگویید چقدر شخصیت ما بد است، آنها خواهند گفت هر دو به یکسان بد هستید. وقتی میگوییم نایجل چقدر باید مجازات شود یا فیری چقدر باید مجازات شود، در واقع بهطور خاص، سخن از نفس مجازات گفتیم. و در اینجا ناگهان با مغایرت در نتیجه، مواجه میشویم، فلذا بخشی از معمای که باید آن را حل کنیم آن است که چرا مغز ما طوری طراحی شده که دو مجموعه متفاوت و مغایر از شهودهای اخلاقی را در خود دارد و سبب میشود که ما پاسخهای متفاوتی به یک مسئله بدهیم: یکی پاسخ به بر خطا بودن و یا شخصیت و دیگری، مجازات.

وقتی میگویید مردم علیالاصول درباره خطا بودن قضاوت میکنند، در واقع آنها به هر دو موقعیت یک پاسخ میدهند، این فقط یک حس شخصی نیست، این چیزی است که در نهایت در روشهای تجربی کشف میشود. بلکه کاملاً درست است. در اینباره، ما تقریباً هزاران نفر را در اینترنت آزمودهایم و نمونههایی فرضی به آنها عرضه کردیم. البته طبیعی است که شما مایل نیستید کل استدلال خود را بر یک نمونه واحد بنا کنید و از این رو، به آنها نمونههایی متفاوت و فراوانی عرضه کردیم؛ نمونههایی که در آنها مقاصد و نیات و نتایج گوناگونی وجود داشت و سپس از آنها خواستیم درباره نادرستی، شخصیت یا مجازات (جریمه) به قضاوت بنشینند. البته نگرانی موجود در اینجا این بود که چگونه میتوان به گفتههای افراد در اینترنت اعتماد و روی آنها حساب باز کرد. مردم در اینترنت خیلی حرفهای احمقانه میزنند (و حتی خود من هم ممکن است در اینترنت چرت و پرت بگویم). از اینرو، مرحله بعدی در تحقیق، این بود که افراد را به آزمایشگاه بیاوریم و در عین حال، روشهای بهکار گرفته شده در زمینه رفتار اقتصادی را اصلاح کنیم، روشهایی که در آن افراد در بازیها به مبادله پول میپردازند. ما اتفاقاتی در این بازیها تعریف کردیم و حسب پاداش و جریمههای دریافتی، نتایج را بررسی کردیم و دریافتیم که اگر من به شما بر اساس تاس (تاس) پول بدهم، در این صورت همین تاس کافی خواهد بود که تعیین کند شما چقدر به من پاداش یا جریمه خواهید داد. اگر تاس خوب بیفتد آنچنانکه من نسبت به شما بسیار سخاوتمندانه پول بدهم، در اینصورت ممکن است شما نیت مرا مبنی بر تاس، نادیده بگیرید و به من پاداش بدهی. و اگر تاس بد بیفتد، حتی اگر نیت من آن باشد که سخی باشم، شما ممکن است، مرا جریمه کنی.

آنچه در خصوص نتایج برای من جالب است آن است که اغلب قضاوتهای افراد برخلاف انتظار و غافلگیر کننده بود. شما چه فکر میکنید؟

پرسش بسیار جالبی است، و من تلاش زیادی کردم تا پاسخش را دریابم. واقعیت آن است که دشوار بتوان توضیح داد که چرا نتایج حاصله صرفاً ناظر به جریمه و مجازات هستند. بنابراین، برای مثال، شما ممکن است بگویید سردر آوردن از نیات و مقاصد افراد مشکل است و بهآسانی نمیتوان گفت که در سر فلان شخص چه میگردد. در عین حال، بهآسانی نمیتوان فهمید که آیا شما درباره «شخصیت» فرد قضاوت میکنید یا قضاوت شما ناظر به میزان جریمه و مجازات لازم برای آن شخص است. بنابراین، مشکل عبارت است از توضیح آنچه عملاً شما برای مجازات و جریمه یک رفتار نیاز دارید. و ما گمان میکنیم که این مسئله به نقش خود مجازات و جریمه ربط پیدا میکند؛ نقشی که جریمه در آموزش افراد جهت اصلاح رفتارشان در آینده

ایفا میکند. وقتی شما در خصوص شخصیت یک فرد قضاوت میکنید، در واقع سعی میکنید که با او تعامل کنید و در سایه این تعامل پیشبینی کنید که او چه رفتاری در آینده خواهد داشت. وقتی شما کسی را مجازات و جریمه میکنید امیدوارید که رفتارش را تغییر دهد و اصلاح شود. ممکن است تصور کنید که افراد میتوانند بهنحوی طراحی شوند که از طریق پاداش و عقاب مبتنی بر نتایج کارها، عبرت بگیرند، در عین حال، دریافت پاداش و عقاب بر اساس نیت، نتیجه معکوس دارد. لذا ما آزمایشی ترتیب دادیم که این فرضیه را می‌آزماید که شیوه مجازات ما با شیوه یادگیری اتفاقی ما انطباق دارد. بر طبق این آزمایش، شما و من در یک آزمون شرکت میکنیم، شما ناس می‌اندازید و ممکن است پولی از من ببرید یا به من ببازید؛ من امیدوارم که شما اهداف خوبی را قصد کرده باشید، اما مشکل اینجاست که شما نمی‌دانید که کدام هدف برای من خوب یا بد است. و بعد از هر پرتاب، شما دوباره پرتاب میکنید و باز دوباره پرتاب میکنید، و من به شما امتیاز یا جریمه میدهم تا به شما آموزش دهم. اگر نیت شما خوب باشد، من به شما پاداش میدهم و اگر بد باشد، مجازات میکنم. البته شما یک پرتابکننده حرفهای ناس نیستید (و در واقع هیچکس نیست). ما از شما میخواهیم که در هر پرتاب هدف خود را اعلان کنی، و با این کار ما مکانیسمی در اختیار داریم که مطمئن میشویم شما صداقت دارید. این البته بستگی به اعلان شما دارد، اگر هدف سبز را قصد کنید، پول خوبی در انتظار شماست و اگر هدف قرمز را قصد کنید، پول هنگفتی از کف میدهید. در اینجا من با یک دوراهی مواجه هستم: میخواهم بهخاطر نیت سخاوتمندانتهتان به شما پاداش دهم یا قصد دارم بهخاطر نتیجه بدتان شما را مجازات کنم. خوب، ما برای نیمی از افراد استراتژی نخستمان را بهکار میبریم یعنی همواره به رفتارها به حسب هدف و نیت پاداش و جریمه میدهیم. و برای نیمی دیگر، استراتژی دوم، را استفاده می‌کنیم یعنی همواره به رفتارها به حسب نتیجه پاداش و جریمه میدهیم. در پایان آزمایش دریافتیم که گروه دوم بسیار بهتر یاد گرفتند که کدام هدف خوب و کدام بد است. برخی از اساتید از لحظههای آموزنده سخن میگویند. این لحظه‌ها در واقع زمانهایی در کلاس درس است که میتواند برای افراد عبرت‌انگیز باشد. درباره اتفاقات و تصادفات نیز همینطور است؛ کودک شما قصد ندارد فتنان چای را بشکند، اما این، یک لحظه آموزنده است که در آن شما فرصت دارید پیامی را درباره آنچه برایتان اهمیت دارد، منتقل کنید.

حال اگر ما شخص ثالثی را داشته باشیم که درگیر ماجرا شود چگونه؟ مثلاً من به سمت خانه رانندگی میکنم، در حالی که مست هستم از جاده منحرف میشوم ولی کسی را نمیکشم، و شما نیز بهسوی خانه میرانید و فردی را میکشید. اما این کشتن در واقع توسط شخصی انجام می‌گیرد که با آن شخص خصومتی داشته و عامدانه او را میکشد. این را چگونه توضیح میدهید؟ بله، سؤال بسیار خوبی است، چون از این واقعیت پرده برداریم که اگر چه من بر دوراهی پاداش و جریمه تأکید کردم که ناظر به نتیجه است، اما یک عنصر مسلم وجود دارد (و آن این) که نیت، بهغایت برای مجازات و جریمه مهم است و من یقیناً نمیخواهم هم در استان را به نتیجه حواله دهم. از اینرو، تحقیقات بسیاری در این زمینه انجام داده‌ام، اما افراد دیگری که تعدادشان کم هم نیست میگویند که بهشدت بهخاطر نیت پلیدی که داشته‌اند، بهسختی مجازات شده‌اند. میدانیم که «الگوی قضاوت» در اوایل کودکی پدید می‌آید و در فاصله سالهای 4 تا 8 سالگی رشد میکند. و نخستین آزمایش در این زمینه در روانشناسی اخلاق توسط ژان پیاژه انجام شده است که قضاوت را بر مبنای مراحل رشد فرد بررسی کرده است. بر اساس آزمایش او، «قضاوت بر مبنای نتیجه» تا هشتسالگی است و از هشتسالگی به بعد، «قضاوت بر مبنای نیت» صورت می‌گیرد و تا آخر عمر، رشد فینفسه نقش مهمی در نحو قضاوت شما درباره رفتار افراد ایفا میکند. بنابراین، بهنظر می‌رسد که جریمه یا مجازات بهنوعی ترکیب دو نیروی متضاد است و در همان مراحل اولیه رشد، خود را نشان میدهد. البته این مسئله مستلزم جمع‌آوری شواهد بسیاری است تا به تأیید برسد. زمانی که شما بزرگ و بالغ میشوید، قضاوت نیت‌محور غالب خواهد شد، و در تعیین میزان مجازات و جریمه نقش مهمتری بازی میکند.

بن و یک فیلم جنایی ساخته که در آن شخصیت اصلی نیات بدی در سر دارد. او میکوشد تا عدهای را به قتل برساند اما حسب اتفاق، این افراد بهواسطه اتفاق دیگری کشته میشوند که او اصلاً انتظار ندارد. حال، او نیتی دارد که نتیجه نداده، در این خصوص چه میگوید؟

پرسش جالب و البته خنده‌داری است. ما نمونههایی را آزمایش کرده‌ایم که عیناً همین ساختار را دارند. ما با افرادی مواجهیم که نیت میکنند کسی را بکشند اما در نهایت موفق نمیشوند، و از قضا آن شخص میمیرد و آنچه ما کشف کردیم آن است که اگر بهطور همزمان این شخص بمیرد، مجازات شما در مبادرت به قتل، کمتر میشود اما به صفر نمیرسد؛ درست است که به حسب اتفاق و ناگهان از کل ماجرای قتل کنار کشیده شده‌اید، اما بهخاطر تلاش برای ارتکاب به قتل، اندکی مجازات و جریمه خواهید شد. اگر من سعی کنم که شما را بکشم و همزمان شما سالاد زهر آلودی را که در آشپزخانه هست، بخورید و بمیرید، نظریه انعکاس میگوید که مقصر سالاد زهر آلود است و بهنگاهان هم توجهات به سمت آشپزخانه جلب میشود و شما دیگر به کسی که آنجا نشسته و با تفنگ در انتظار کشتن شماست، فکر نمیکنید. خوب، اگر سالاد شما را نکشد، نظریه

انعکاس دیگر ضرورتی ندارد. و قضیه تماماً روی نیتی متمرکز میشود که متوجه کشتن من است. آن هم توسط شخصی که با تفنگ آماده نشسته است.

پس شما میگویید که ما این شهوذهای خودمان را کنار بگذاریم و تبیینهای تکاملی در خصوص چرایی این اتفاقات را بپذیریم. خوب این یک واقعیت است و فرضیه شما نیز درست است، اما این پرسش پیش میآید که وقتی شما یک الگوی رفتاری در اختیار دارید، چگونه میتوانید بر اساس آن در خصوص پاداش و جریمه اعمال قضاوت کنید؟ سؤال فوقالعادهای است. اجازه دهید مثالی بزنم. آن کودکی را که بیشتر اشاره کردم، در نظر بگیرید که فنجان چای را شکسته و مادرش میتواند بر اساس نظریه «لحظه آموزنده» عمل کند. اما در تاریخ تکاملی ما، مادر نمیتواند از آن زبان استفاده کند؛ هم آنچه او میتواند انجام دهد تنبیه کودک است و او با این کار در واقع به کودک میگوید که این کار بد است. اما مادر در تکامل فعلی (یعنی وقتی بزرگتر شدیم) گزینه دیگری دارد: میتواند بگوید که تو مرا با این کار عصبانی کردی، یا حتی پیش از آنکه این اتفاق بیفتد، به او (کودک) قوانین را آموزش دهد و بگوید که شکستن فنجان کار نادرستی است. و در واقع در این مرحله زبان نقش مهمی دارد و میتواند ما را از دوراهی های نتایج تصادفی برهاند. و من امیدوارم که از این گزینه بیشتر بهره ببریم.